

خود دوست داشتنی من

فنی بریت تصویرگر ایزابیل آرسنول
مترجم مہناز بہرامی



www.porteghaal.com

سرشناسه: بریت، فانی Britt, Fanny
عنوان و نام پدیدآور: خود دوست داشتنی من / نویسنده فنی بریت؛
تصویرگر ایزابل آرسنول؛ مترجم مهناز بهرامی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص. مصور (رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۴۱-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Jane, the fox & me, 2013
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: عزت نفس -- داستان
موضوع: Self-esteem -- Fiction
موضوع: کودکان -- روانشناسی
موضوع: Child Psychology
شناسه‌ی افزوده: آرسنول، ایزابل، ۱۹۷۸-م.، تصویرگر.
شناسه‌ی افزوده: بهرامی، مهناز، ۱۳۶۸-، مترجم.
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۵ خ ۵۱۸ ب ۲/۱۵۵
شماره کتاب شناسی ملی: ۴۵۶۴۴۵۴



انتشارات پرتقال

خود دوست داشتنی من

نویسنده: فنی بریت
تصویرگر: ایزابل آرسنول
مترجم: مهناز بهرامی
ویراستار: سارا مطلوب
مدیر هنری و طراح جلد نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مهتاب یعقوبی
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۴۱-۵
نوبت چاپ: اول - ۹۶
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



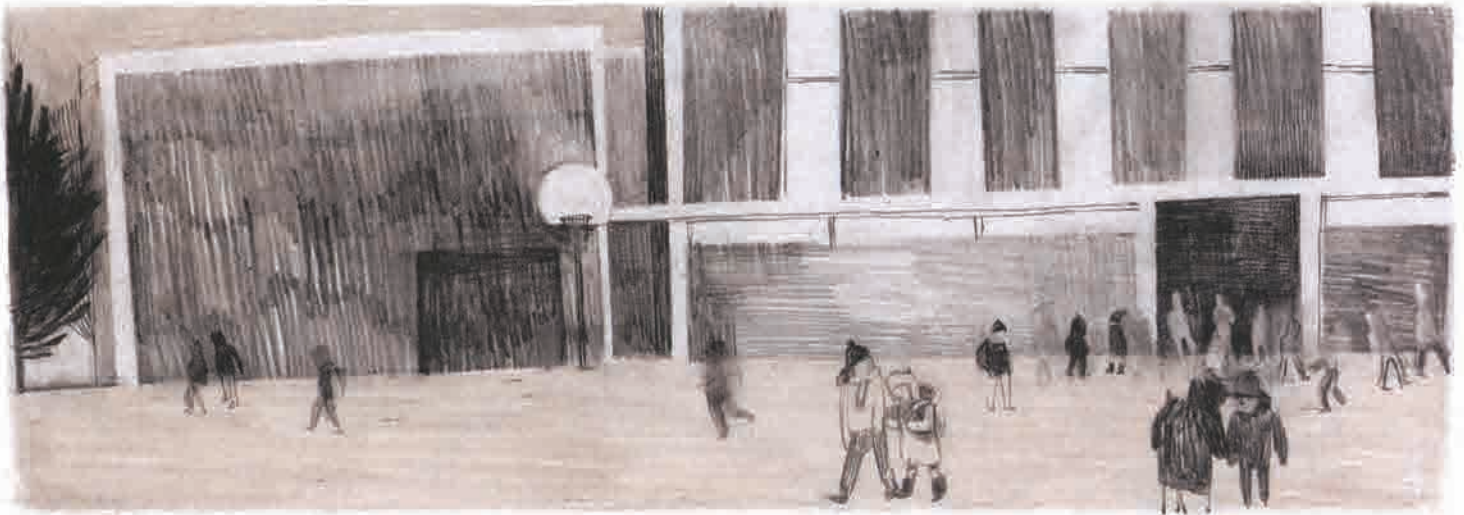
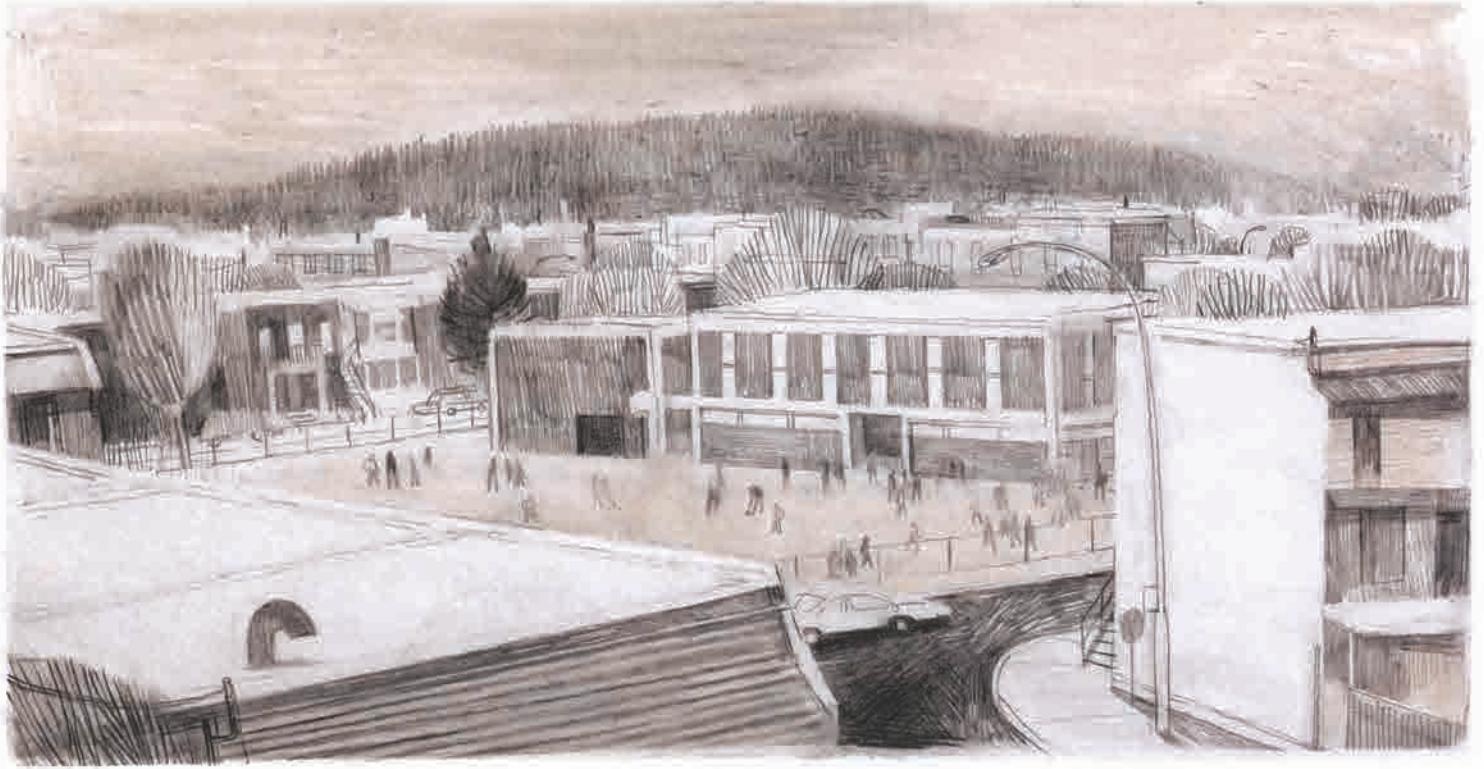
۰۲۱ - ۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



امروز نئی سردهیچ جا قایم شوم.

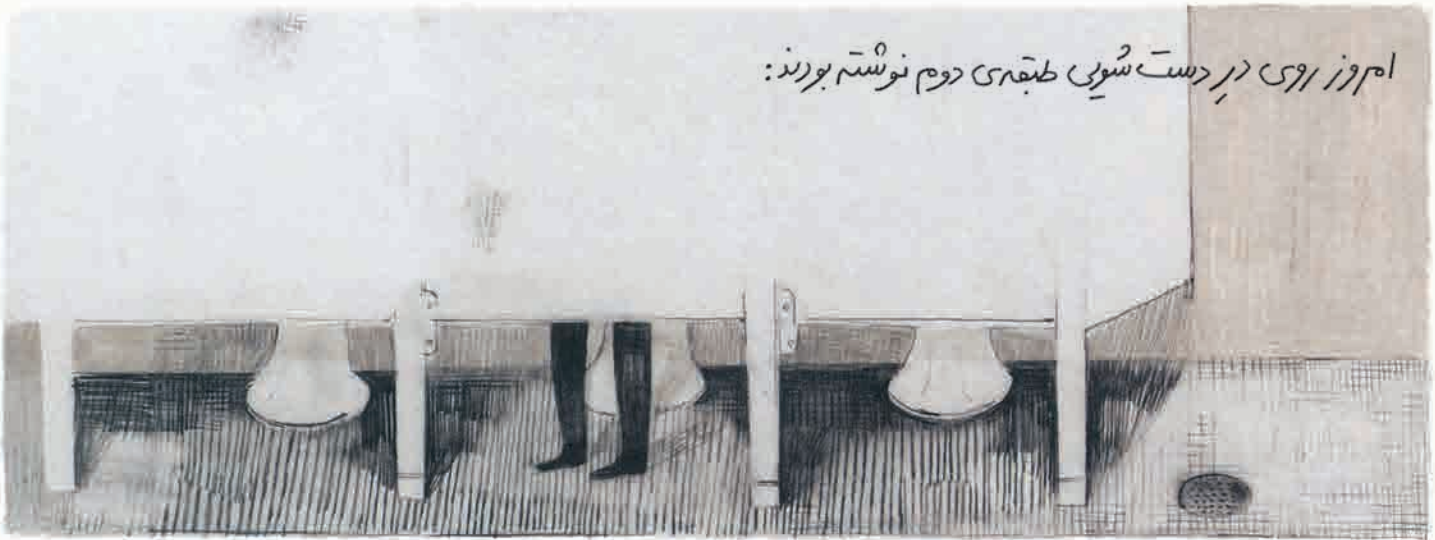




آن‌ها همه با بورد؛ مثل تو صین‌هاستان
که با آن دست‌فروشی‌ها جورباغنه
روی دیوارهای نویسنده.



امروز روی در دست شویی طبقه دوم نوشته بودند:



وزیرش:

اون بومی ده!

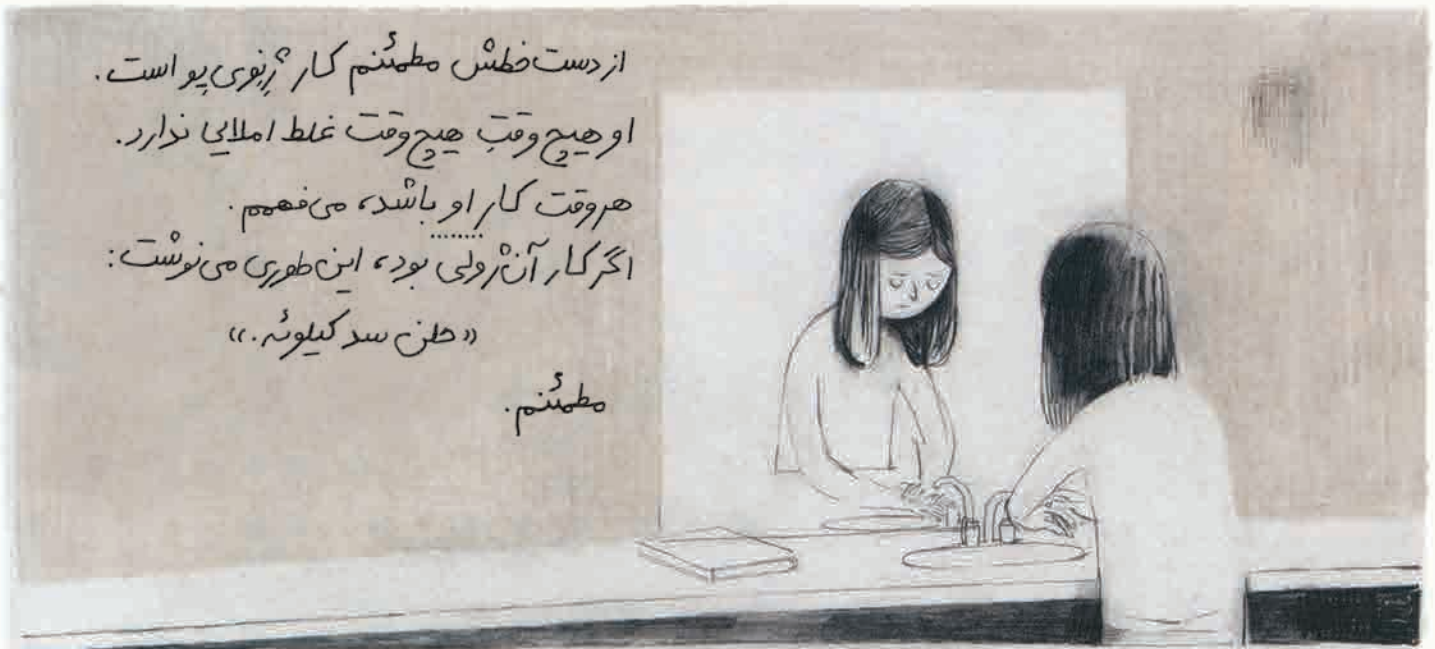


هزن
صد
کیلوئه!



از دست فطش مطمئنم کار زنی پو است.
او هیچ وقت هیچ وقت غلط املائی ندارد.
هر وقت کار او باشد، می فهمم.
اگر کار آن زولی بود، این طوری می نوشت:
«طن صد کیلوئه.»

مطمئنم.



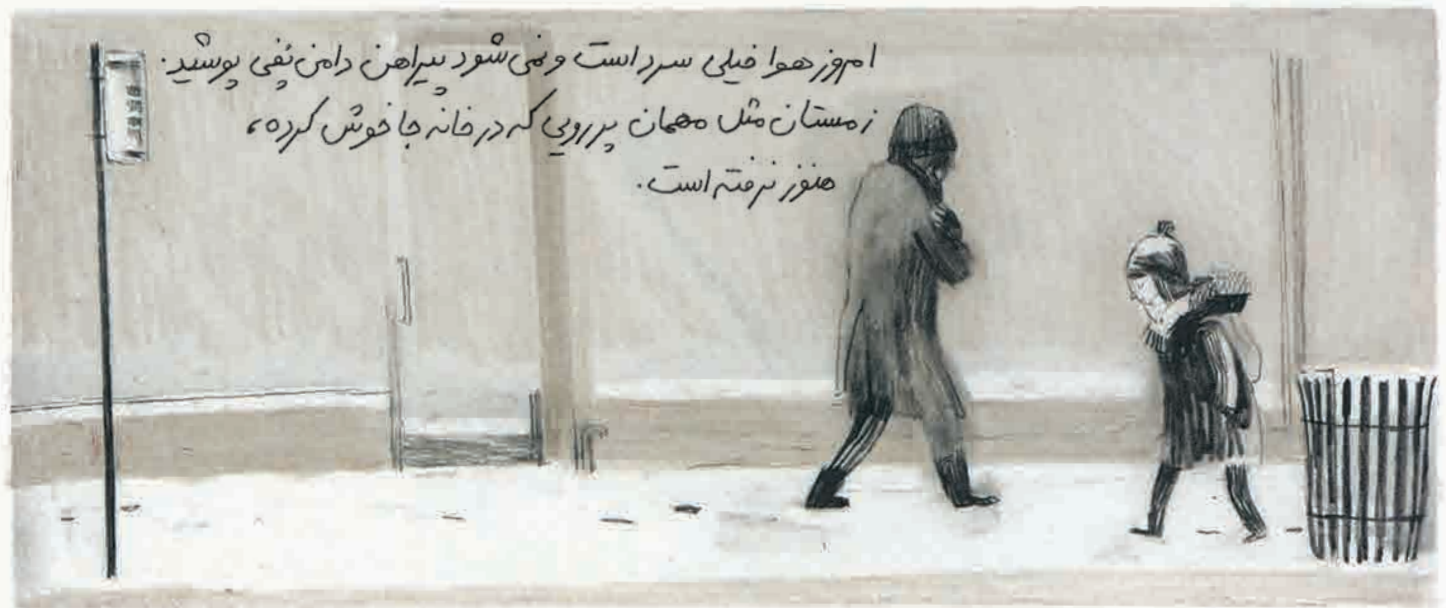




درست مثل همان پیراهن‌هایی که توی تبلیغ
آلبوم‌های قدیمی شرکت «تایم لایف» بود و
همین طور که تصویر روی دامن ثابت می‌ماند،
اسم آهنگ‌ها یکی یکی می‌آمد و می‌رفت.



یا مثل لباس درنا، دوست ریچی والنس، توی فیلم لایبا. با.
اگر یکی از آن پیراهن‌ها می‌خواستی، باید می‌رفتی به مغازه‌ی
لباس‌های آنتیک و زیباترین لباس‌ها را انتخاب می‌کردی
که در اصل همیشه هم بوی صلایم نفتالین می‌دار.
ضلی هم گران بود؛ ضلی.

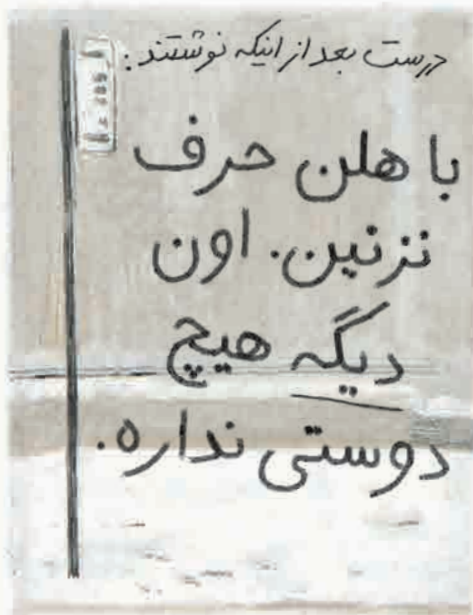


امروز هوا خیلی سرد است و نمی شود بپراهن دامن نفی پوشید.
 زمستان مثل مهمان پررویی که در خانه جا خوش کرده،
 هنوز نرفته است.



امروز، توی خیابان شکر پروک، منتظر اتوبوس ماندم مثل
 انتظار برای مرگ است.

یا شاید من این طعم فکر می کنم.



حرف است بعد از اینکه نوشتند:

با هلم حرف
 نزنین. اون
 ریگه هیچ
 دوستی نداره.



من خیلی وقت است که ریگه تنهایی
 سوار اتوبوس می شوم؛ خیلی
 قبل تر از
 هلم. ۵۰ کیلوته.



آن روزی ریگه با من سوار اتوبوس
 نمی شود. سارا و کلوش هم همین طور.



توی اتوبوس کتابم را درمی آورم.
این بهترین کتابی است که تا حالا خوانده‌ام؛ هرچند هنوز وسط‌هایش هستم.
اسمش جین ایر است؛ نویسنده‌ی شارلوت برونته.

جین ایر در زمان ملکه ویکتوریا در انگلستان زندگی می‌کرد.
او دختر یتیمی بود که زن دایی ترسناک پول‌دارش سرپرستی‌اش را به عهده گرفته
بود؛ زنی که او را توی اتاق جن‌زده‌ای زندانی می‌کرد تا تنبیهش کند که دیگر دروغ
نگوید؛ با اینکه او دروغ نمی‌گفت.



بعد جین را به مدرسه‌ی شبانه‌روزی فرستادند؛ جایی که سال‌ها به او فرنی سوخته و
خورش آبکی می‌دادند.
اما او، هرطور بود، بزرگ شد و دختری شد باهوش و خوش‌اندام و دانا.